



● کاپولا وسه پدرخوانده

زمان جوایز اسکار و دیگر جوایزی را دریافت کردند که از آن جمله، اسکار بهترین فیلم به دو قسمت اول پدرخوانده و نخل طلای جشنواره کن سال ۱۹۷۹ به و اینک آخر زمان تعلق گرفت.

■ پرومیر: شانزده سال بود

که کمپانی پارامونت به دنبال طرحی بود تا داستان خانواده کورلیونه را ادامه دهد ولی با وجود موفقیت چشمگیر دو قسمت اول پدرخوانده شما همه طرحها را رد می‌کردید، چرا؟

● فرانسیس فورد کاپولا: فکر نمی‌کردم پدرخوانده بتواند چون ایندیانا جونز داستانهای جذابتی را ادامه دهد. داستان خانواده کورلیونه برای من تمام شده بود و دیگر نمی‌دانستم چه موضوعی راجع به این خانواده را می‌توانم دنبال کنم... به کار گرفتن دوباره شخصیت‌های پدرخوانده و پرداخت مفصلتر آنها در یک فیلم جدید به نظرم درست نبود. و از طرفی هیچکدام از فیلمنامه‌ها را هم نمی‌پسندیدیم- بین سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۶ حدود ده فیلمنامه خواندم، راجع به اختلافات داخلی میان ورثه کورلیونه، قاچاق مواد مخدر و یا کشتار دیکتاتورها در آمریکای لاتین، ولی همه این داستانها به نظرم کهنه می‌آمدند.

■ اواخر سال ۱۹۸۸، زمانی

متصده) متولد شد. وی، فرزند کارمین کاپولا، آهنگساز (که موسیقی تعدادی از فیلمهای او را نیز ساخته) و برادر تالیا شایر، هنرپیشه، از سن ده سالگی با کارگردانی چند فیلم کوتاه ۱۶ میلیمتری با سینما آشنا شد.

در سال ۱۹۶۰ وارد مدرسه سینمایی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا «UCLA» شد و در آنجا چندین فیلم کوتاه کارگردانی کرد. بین سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۸ در گروه «راجر کورمن»، استاد سینمای وحشت و کم‌هزینه دهه شصت، مشغول به کار شد.

چندین فیلمنامه نوشت و در نوشتن بسیاری از فیلمنامه‌های دیگر همکاری کرد، فیلمنامه فیلمهایی چون انعکاس در چشم طلایی (۱۹۶۶) به کارگردانی جان هیوستن، ملک ممنوع، سیدنن هولاک، پاریس می‌سوزد، از رنه کلمان، باتون از فرانکلین جی. شافنر، گتسبی بزرگ، جک کلیتون و... پس از کارگردانی چندین فیلم در طول سالهای شصت، با موفقیت جهانی پدرخوانده (۷۲-۱۹۷۱)، فرانسیس فورد کاپولا، جای خود را در میان کارگردانهای بزرگ سینمای دهه هفتاد باز کرد و با فیلم «و اینک آخر زمان» یکی از آثار ارزشمند سینما در دهه هفتاد، این موفقیت را تجدید و موقعیت خود را کاملاً تثبیت کرد.

سری فیلمهای پدرخوانده و اینک آخر

از سال ۱۹۸۹ که خبر ساخت قسمت دوم پدرخوانده توسط کمپانی پارامونت و به کارگردانی فرانسیس فورد کاپولا منتشر شد، همه دست اندرکاران سینما در انتظار دیدن این فیلم بودند. فیلمی موفق که دو قسمت اول آن بیش از هشتصد میلیون دلار فروش داشته و به همین دلیل قسمت سوم نیز اقبالی تضمین شده در پیش داشته است. برای این فیلم بیش از ده فیلمنامه طرح شد که هیچکدام مورد قبول کارگردان واقع نشد و پس از شروع ساخت نیز، فیلمنامه دوازده بار بازنویسی شد. پارامونت مبلغ چهل و شش میلیون دلار بودجه برای فیلم در نظر گرفت، اما سرانجام مخارج تهیه فیلم بالغ بر پنجاه و یک میلیون دلار شد، فیلمبرداری هم پانزده روز از آنچه پیش‌بینی شده بود بیشتر به طول انجامید. به همین دلیل تاریخ نمایش آن بیش از یک ماه به تعویق افتاد و سرانجام روز ۲۵ دسامبر، هنگامی که فیلم روی پرده رفت، تنها در آمریکا و در روز اول نمایش، شصت و پنج میلیون دلار فروش کرد.

مطلب زیر ترجمه مصاحبه کریستین هاس، خبرنگار مجله «پرومیر» فرانسه با کارگردان فیلم است که در شماره آوریل ۱۹۹۱ این مجله به چاپ رسیده است.

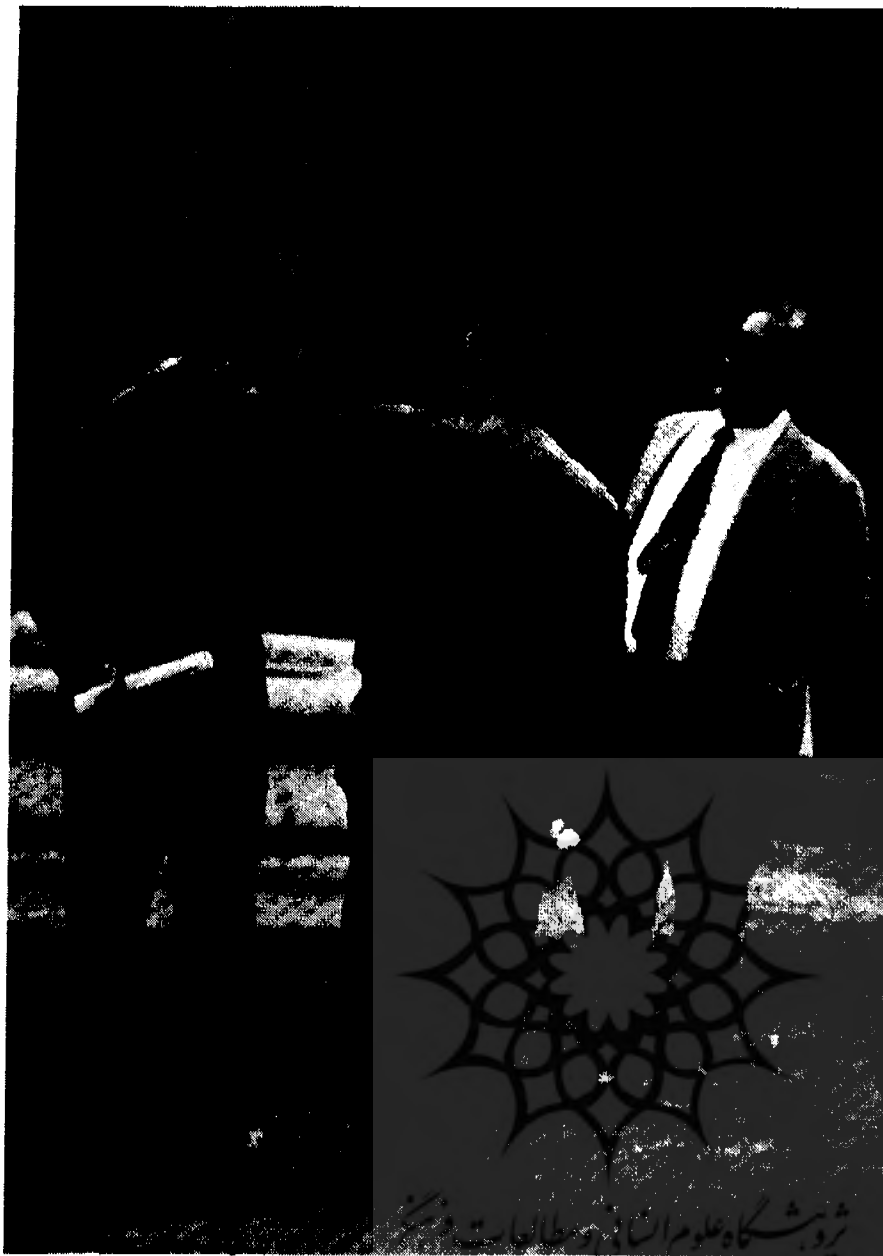
فرانسیس فورد کاپولا در هفتم آوریل سال ۱۹۲۹ در دیترویت (میشیگان، ایالات

که قرار شد شما «پدرخوانده ۲»
را بسازید، هنوز هم با مشکلات
مادی دست به گریبان بودید؟

● همیشه گرفتار مشکلات مالی بودم...
بعد از شکست فیلم «یکی از دل» (۱۹۸۲)
استودیوی من، ژئوتروپ* بدهکار شد و من
خوادم را با پنجاه میلیون دلار بدهی روبرو
می‌دیدم. برای فرار از ورشکستگی تصمیم
گرفتم همه بدهی‌ها را پرداخت کنم، سالی
سه میلیون دلار. بنابراین سفارش ساخت
هفت یا هشت فیلم را گرفتم. فیلمنامه‌هایی
هم که داستانشان را نمی‌پسندیدم یا به
نظرم مقبول نمی‌آمدند هیچ وقت قبول
نمی‌کردم، ولی از میان فیلمهایی که ساختم،
بسیاری از آنها به من نزدیک هستند و
بعضی کمتر. هم فیلمهایی پرخرج ساختم و
هم فیلمهایی از نوع سینمای مؤلف که
شخصی‌تر بودند، ولی در همه آنها کنترل
هنری را خوادم عهده‌دار بودم. مسئله
فیلمهای کم‌هزینه که بیشتر هم به آنها
علاقه‌مند هستم این است که مانند فیلمهای
پرخرج فروش بالایی ندارند.

■ ولی سرانجام پارامونت
برای همکاری با ماریاپوزو در
نوشتن فیلمنامه و همین‌طور
تهیه و کارگردانی فیلم، پنج
میلیون دلار به شما پیشنهاد
کرد، به اضافه درصدی از سود
فروش و از همه مهمتر چک
سفید...

● بله، اگر موفق می‌شدم همه مشکلات
مالی من حل می‌شد، به علاوه اینکه فرصت
داشتم يك فیلم هنری بسازم. وقتی خوب به
قضیه فکر کردم، پیش خود گفتم هنوز يك
برگ برنده در دست دارم و آن فرصتی بود که
به مایکل کورلیونه می‌دادم تا آخرین پرده
تراژدی زندگی خود را بازی کند. در آخر
پدرخوانده ۲، مایکل برادر خودش را کشت
و محبت و عشق همسرش را از دست داد.
فکر کردم می‌توان در شصت سالگی دوباره
به سراغ او رفت. او درمانده و تنهاست.
همه کسانی را که دوست دارد، ترکش
کرده‌اند، مدام در فکر گناهان خود است و
تصمیم دارد گذشته را جبران کند و به این
ترتیب خاطره و یادى قابل‌احترام از خود
در فرزندان باقی بگذارد. در جوانی دوست
داشت درستکار باشد، ولی اطرافیان و



محیط پیرامونش مانع شدند. در سالهای
پایانی زندگی خود دوباره می‌خواهد
درستکار باشد و زندگی شرافتمندانه داشته
باشد و این بار راه نجات خود را در روی
آوردن به واتیکان می‌بیند.

■ در فیلمنامه‌ای که پیش از
شما نوشته شده بود، مایکل
کورلیونه با کارتل مدلن روبرو
می‌شود، اما شما واتیکان را
ترجیح دادید...

● من برای نقش مقابل احتیاج به قدرتی
جدید داشتم. مایکل کورلیونه بازتابی از
تغییرات ایالات متحده در مقابل ستیزجویی
اروپاست. «پدرخوانده» نشان داد چگونه

مافیا که از سرزمین کهن آمده بود توانست
خود را با جامعه آمریکایی منطبق کرده و
پیشرفت کند. پدرخوانده ۲ مملو از فضاهای
مشکوک و ظن‌برانگیز سالهای واترگیت بود و
مایکل آدمی خشن و بدگمان شده بود. در
پدرخوانده ۳ مایکل می‌فهمد که اروپا
ابرقدرت و پایگاه جدید حکومت است. دیگر
تصور مافیا به عنوان يك سازمان جنایی
ارزش و جذابیتی ندارد، حالا مافیا در
حقیقت بالاترین سطح تمرکز ثروت و قدرت
مطلق است.

■ این به عنوان نقطه‌ای
برای شروع يك فیلمنامه، آیا
کمی انتزاعی به نظر نمی‌رسد؟



● به هیچ عنوان، زیرا من يك جانی داشتم که نمایندهٔ مافیا بود با آن توانایی بزرگ مالی و همچنین کمک مالی شخصی و اخلاقی مایکل که به دنبال بخشش گناهان خود بود. اینها برای اسکلت‌بندی يك فیلم کافی هستند.

■ به نظر می‌رسد که بشدت تحت تأثیر سوایی محل سکونت پاپ دوم و بانکو آمبروسیانو بوده‌اید.

● نظریات مختلفی راجع به مرگ پاپ ژان پل اول و همینطور کالوی بانکدار به ذهن رسید. نمی‌دانم چطور ممکن است صندوق واتیکان يك میلیارد دلار کسری داشته باشد. از دلیل حدود بیست قتل چیزی

نمی‌دانم یا اینکه يك نفر به تنهایی چطور توانسته خود را از پلی حلق آویز کند... ولی اینها مرا به یاد خانوادهٔ «بورجا» می‌اندازد، خانواده‌ای بسیار قدرتمند که در دورهٔ رنسانس در واتیکان زندگی می‌کردند. پدرخوانده، خود را پاپ الکساندر ششم خواند و برادران لوکرس مخوف، کاردینال و رئیس کلیسا شدند.

■ آیا مشکلی بین شما و واتیکان پیش نیامد؟

● البته فکر می‌کنم که فیلم، آنها را تحریک کرده باشد، ولی تشکیلات واتیکان بسیار مهمتر و عظیمتر از آن است که این‌گونه مسائل موجب نگرانی آنها شود. در يك روزنامهٔ کاتولیک نقدی راجع به فیلم

خواندم که معتقد بود واتیکان را خیلی هالیوودی نشان داده‌ام. ولی فیلم را نفی نمی‌کنند، در فیلم، کشیش‌های مودی و بد وجود دارند، همانطور که کشیش‌های درست هم هستند. از نظر آنها، پدرخوانده حتی مذهبی هم هست، زیرا به اصول اعتراف به گناه و توبه و عفو اعتقاد دارد.

■ داستان پدرخوانده همانند تراژدی‌های شکسپیر است.

● نمایشنامه‌های شکسپیر خشن‌تر و خونین‌تر هستند و به همین دلیل مورد علاقهٔ مردم هستند. با بازخوانی این نمایشنامه‌ها به خود گفتم باید بتوانم از آنها تبعیت کرده و آنها را با سلیقهٔ خودم منطبق و هماهنگ

ولی چرا يك فرزند نامشروع؟

● وینسنت همان شخصیت آدموند در «شاه لیر» است، فرزند نامشروعی که در آرزوی دستیابی به پادشاهی است ولی به خاطر حرامزادگی چنین حقی ندارد. وینسنت مانیسنی* فرزند سانی است، اما فرزند غیرقانونی، او نمادی از نسل جدید کورلیونه است. مایکل مبتلابه بیماری قند است و روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود، خانواده کورلیونه برای حفظ بقای خود احتیاج به شهامت و قدرت وینسنت دارد. او شخصیتی خشن و ستمگر دارد ولی خون کورلیونه در رگهای او جاری است. او همه را جذب خود کرده است: مایکل که در روح این جوان تصویری از جوانی خود را می‌بیند، کانی وی را دوست دارد چون فرزند برادر محبوبش است، برادری که همیشه مدافع او بوده و همین‌طور به خاطر شخصیت قدرتمندی که در او می‌بیند، و بالاخره ماری که عاشق او شده است. و در اینجا نیز از این تفکر شکسپیری پیروی کرده‌ام که هیچگاه نمی‌توان به يك فرزند نامشروع اطمینان مطلق داشت. وینسنت دارای جنبه‌ای شیطانی است که هیچگاه نمی‌توان از دلایل و منطق او مطمئن بود، آیا واقعاً ماری را دوست دارد یا از او به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت استفاده می‌کند؟

■ ولی اگر وینسنت و ماری

واقعاً عاشق همدیگر باشند، این

يك عشق با محارم خواهد بود که

مجاز نیست...

● بله، من داستان «رومئو و ژولیت» را بسیار دوست دارم... ولی مخالفت مایکل با رابطه این دو، به خاطر نزدیکی خانوادگی (پسرعمو و دخترعمو) نیست، بلکه مشکل، نامشروعیت وینسنت است. مضمون اصلی «پدرخوانده ۳» مسئله مشروعیت است و همه داستان روی همین محور می‌چرخد. مایکل می‌داند که يك روز هم کسی درصدد از بین بردن وینسنت برخواید آمد و زندگی ماری را نیز به خطر خواهد انداخت. آپولونیا*، زن اول مایکل نیز کشته شده است و او نمی‌خواهد این داستان تکرار شود. در واقع رابطه‌ای بین زن اول و ماری وجود دارد. ماری عکسهای قدیمی آپولونیا را پیدا می‌کند و می‌خواهد بیشتر از او بداند. آنچه بر آپولونیا گذشته برسر ماری

روی آورده بود و به همین دلیل دیگر نمی‌توانست وارث باشد، و این خیلی منطقی به نظر می‌رسد که مایکل همه چیز خود را روی دخترش ماری سرمایه‌گذاری کند. همان‌طور که شاه لیر سرزمین پادشاهی‌اش را برای سه دخترش باقی می‌گذارد. «پدرخوانده» يك داستان کاملاً گانگستری نیست، بلکه بیشتر، داستان يك خانواده بسیار قدرتمند است، یا يك خانواده اشرافی.

■ قدرتمند مثل کندی‌ها؟

● بله، و از طرفی کندی‌ها در دوره ممنوعیت نوشابه‌های الکلی خیلی فعال بودند.

■ و اشرافی مثل

افسانه‌های شاه پریان؟

● البته، ویتو همان پادشاه پیری است که در کنار سه پسرش زندگی می‌کند و پسران هرکدام بازتابی از یکی از جنبه‌های شخصیت او هستند: حيله‌گری و مکر (مایکل)، خشونت (سانس)، و محبت و نرمی (فردو)

■ سرانجام وینسنت، برادر-

زاده مایکل وارث او می‌شود،



کنم. مایکل برای من همان شاه لیر است که پسرش تونی او را ترك کرده و ترجیح می‌دهد در اپرا آواز بخواند و دخترش ماری که وارث او می‌باشد نیز وی را ترك کرده است.

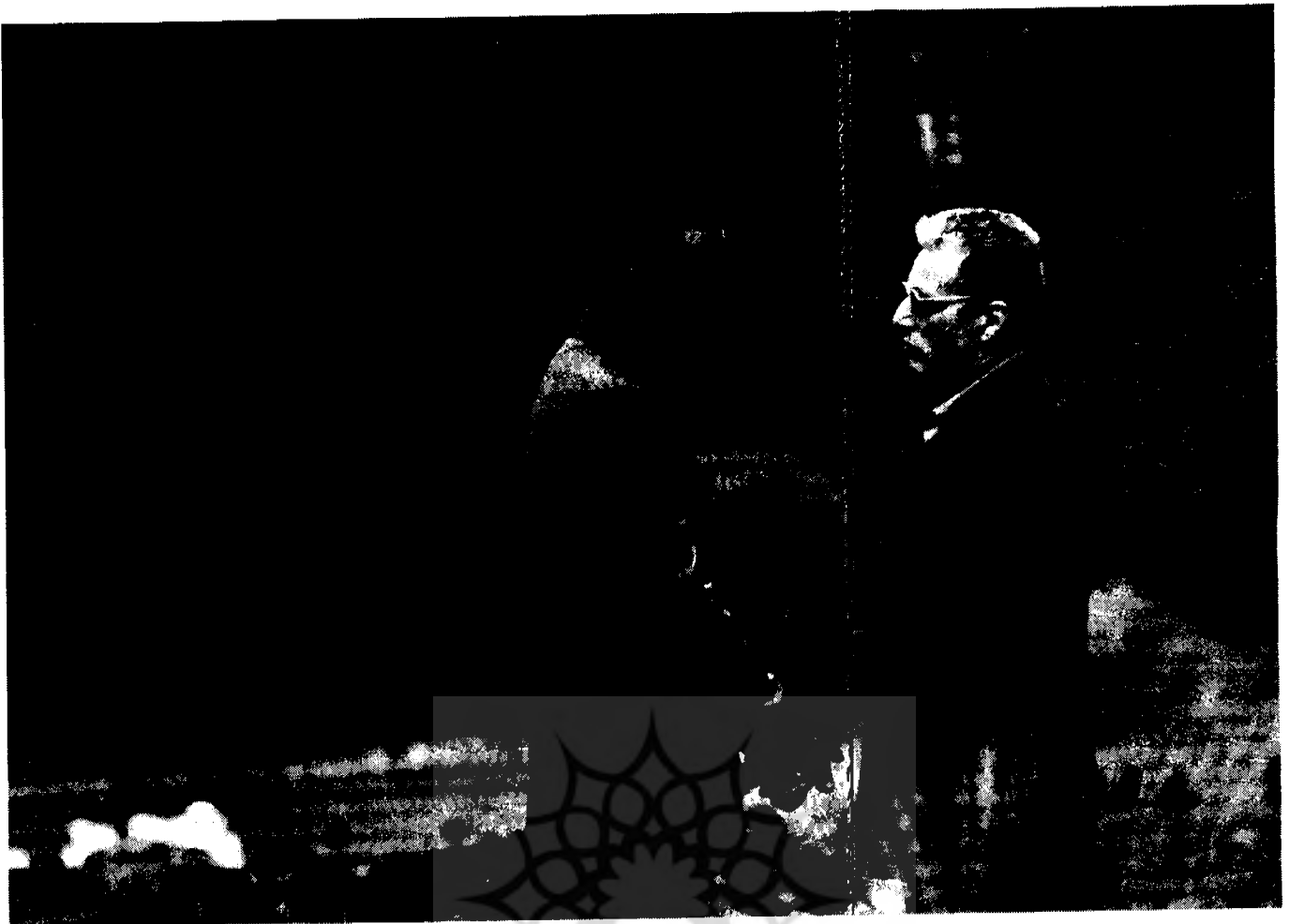
■ ماری وارث است، در

حالی که در مافیا - یا در

فیلمهای شما- زنها کمتر

موضوع اصلی هستند؟

● درست است... زیرا خیال نداشتم داستان يك پدر و پسرش را بیان کنم، این کار را قبلاً با ویتو و مایکل کرده‌ام. تصمیم داشتم فامیل کورلیونه را چون يك خانواده واقعی نشان دهم، خانواده‌ای که در آن می‌توان زندگی هنری را به زندگی گانگستری ترجیح داد. تونی به موسیقی



همه، جزای جنایتهای خود را می‌بینند.

● مایکل کورلیونه به شدیدترین نوع ممکن مجازات می‌شود. من هیچ اعتبار یا احترامی برای گانگسترها قائل نیستم، چون به نظر من آنها اشخاصی حقیر هستند که با ارباب نزدیکان خود به دنبال ثروت و پول می‌گردند، و من از خشونت متنفرم.

با وجود این، موضوع همه پدرخوانده‌ها در واقع اشکال مختلف خشونت هستند که در «پدرخوانده» این خشونت جنبه فیزیکی دارد، در «پدرخوانده ۲» جنبه روانی و در «پدرخوانده ۳» جنبه رقت‌آور و متأثرکننده.

آه... شاید این طبیعت اینگونه فیلم‌هاست. سال ۱۹۷۲ وقتی که «پدرخوانده» به نمایش درآمد، به خاطر خشونتی که در خود داشت همه را تحت تأثیر قرار داد. ولی بعد از آن، فیلمهای خشن‌تر نیز به نمایش درآمد که در مقایسه، پدرخوانده ۳ کمتر خوفناک به نظر می‌رسد.

مذاکرات مخفیانه به موازات قتلها، انتقامها و خیانتها پیش می‌روند. و در این مورد خاص داستان بسیار جاهطلبانه است، زیرا صحنه‌های دوگانهٔ ابراهام-قتلها بیست دقیقه ادامه پیدا می‌کنند.

■ در همه پدرخوانده‌ها موسیقی، حضوری فعال دارد. والس نینو* روتا که نمایانگر توالی نسلهای کورلیونه است، مدام نواخته می‌شود. آیا وارث جدید، وینسنت نیز آهنگ خاص خود را دارد؟

● البته. پدرم کارمین «آهنگ وینسنت» را نوشته که یک آهنگ حماسی است زیرا وینسنت، شاهزادهٔ داستان است. او سمبل قدرت و شهامت است.

■ نمی‌توان شما را متهم کرد که از مافیا چهره‌ای رمانتیک نشان می‌دهید، تبهکاران شما

نیز خواهد آمد، و هنگامی که مایکل ماری را که تجسمی از بی‌گناهی و مظلومیت اوست از دست می‌دهد، در واقع همه چیز را باخته است، و مدتی بعد نیز در تنهایی می‌میرد. بخش پایانی فیلم براساس اهرایی سیسیلی نوشته شده که نمایانگر خشونت همیشگی خانوادهٔ کورلیونه است.

با تلفیق صحنه‌های اهرای «کاولریا روستیکانا» و فیلم این فرصت را به دست می‌آورم تا چهره واقعی کورلیونه‌ها را افشا کنم، با تمام افتخارات و قدرتی که دارند، روستائیانی ساده از اهالی سیسیل بیش نیستند و از همان قوانین افتخار و انتقامی پیروی می‌کنند که قهرمانان پیترو ماسکانی* پیروی می‌کنند.

و همان‌طور که رسم «پدرخوانده» است، رقص مرگ پایان فیلم با برشهای پیاپی و به هم فشرده نمایش داده می‌شود... این دیگر تبدیل به یک سنت شده. مهمانیهای باشکوه، مراسم مذهبی و

ولی اگر تمام کسانی را که به نوعی کشته شده‌اند حساب کنیم، می‌بینیم که خشونت در هرسه قسمت به یک اندازه وجود دارد. ■ در «پدرخوانده» مثل همه فیلمهای شما، تمام خانواده حضوری فعال دارند...

● البته این درست است که «پدرخوانده» شباهتهایی با فیلمهای خانواده‌گسی دارد، داستان یک خانواده ایتالیایی-آمریکایی که از بسیاری جهات شبیه به خانواده من هستند. خانواده، برای من اهمیت بسیار زیادی دارد، وقتی جوان بودم، این امکان را نداشتم که دوستان زیادی داشته باشم. مدام در حال اسباب‌کشی و تغییر محل سکونت بودیم. تنها مخاطبین من پدر و مادرم بودند، برادر و خواهرم. و امروز خودم فرزندان دارم و نوه...

■ فامیل کاپولا با وجود شما هرگز بیکار نخواهد شد. پدر شما کارمین و همین‌طور عمویتان آنتون، سازنده موسیقی فیلمهای شما هستند، اکوست برادر شما نقش مشاور دارد. مادرتان ایتالیا و همین‌طور همسرتان الینور و دو پسرشان در اجرای بازیها و نمایش نقشی فعال دارند. خواهرتان تالیا در فیلم نقش کانی را بازی می‌کند و دخترتان سوفیا هم نقش ماری را. خواهرزاده‌تان نیکولاس کیچ هم که به کمک شما آغاز به کار کرده. مثل اینکه فقط با خانواده کار می‌کنید؟

● بله، زیرا معتقدم که آدمهای مستعدی هستند و علاوه بر این هرزمانی که به هرکدام احتیاج داشته باشم، برای همکاری حاضر هستند، حتی بچه‌ها... دختر کوچکی که هنگام رقص مایکل و ماری می‌بینیم، جیا* نوه من است، دختر جیو* (که در سال ۱۹۸۷ در یک سانحه کشته شد) و دستیار من بود. هنگام فیلمبرداری «پدرخوانده» دخترم سوفیا متولد شد و در حالی که تنها هشت روز از عمرش می‌گذشت در صحنه‌های پایانی فیلم ظاهر شد و بعد هم که در پایان «پدرخوانده ۳» کشته

می‌شود...

■ و به عنوان آخرین سؤال، شما اولین کسی هستید که گانگسترها را با نگاهی ساده چون آدمهایی معمولی می‌بینید...

● مایکل یک قهرمان محزون (تراژیک) است. این شخصیتها ما را جلب می‌کنند زیرا تصویری ستودنی از سرنوشت شخصی خود ما ارائه می‌دهند. به ما نشان می‌دهند که یک انسان چگونه موجودی است، چگونه قلبش شکسته می‌شود و چطور می‌توان از گناهان گذشته پشیمان بود و چگونه می‌توان نزدیک شدن مرگ را احساس کرد. تراژدی قسمتی از موجودیت انسان است.

فیلم‌شناسی:

۱۹۶۱- امشب، حتماً. با بازیگری دان کنی، کارل شا نزر و ویرجینی گوردون* (۱۹۶۲)

۱۹۶۲- جنون ۱۳. با بازیگری ویلیام کمپبل، لوانا اندرس، بارت پاتون، ماری میچل و پاتریک هکی (۱۹۶۳)

۱۹۶۶- حالا پسر بزرگی شده‌ای. با بازیگری الیزابت هارتمن، جرالدين پیچ، جولی هریس، ریپ تودن و مایکل دان (۱۹۶۷)

۱۹۶۷- رنگین‌کمان فیفیان. با بازیگری فرد آستر، پتولا کلارک، تامی استیل و کنان وین (۱۹۶۸)

۱۹۶۸- مردم باران. با بازیگری جیمز کان و رابرت دووال (۱۹۶۹)

۱۹۷۱- پدرخوانده. با بازیگری مارلون براندو، آل پاچینو، جیمز کان، رابرت دووال و استرلینگ هایدن (۱۹۷۲)

۱۹۷۳- مکالمه. با بازیگری جین هاکمن، رابرت دووال و هریسون فورد در نقشی کوچک (۱۹۷۴)

۱۹۷۳- پدرخوانده ۲. با بازیگری آل پاچینو، رابرت دووال، جیمز کان، دایان کیتون و رابرت دونیرو (۱۹۷۴)

۱۹۷۳- و اینک آخر زمان. با بازیگری مارلون براندو، مارتین شین، رابرت دووال، دنیس هاپر و هریسون فورد در نقشی کوچک (۱۹۷۹)

۱۹۸۱- یکی از دل. با بازیگری فردریک فورست، تری کار، رانول جولیا و ناستازیا

کینسکی (۱۹۸۲)

۱۹۸۲- بیگانه‌ها. با بازیگری مت دیلون، رالف ماچیو، راب لو و تام کروز (۱۹۸۳)

۱۹۸۲- ماهی غرآن. با بازیگری مت دیلون، میکی رورک، دایان لین، دنیس هاپر و دیانا اسکارواید.

۱۹۸۳- کاتن کلاب. با بازیگری ریچارد گیر، گریگوری هاینز، دایان لین، لانت مک‌کی و نیکلاس کیچ (۱۹۸۴)

۱۹۸۵- پگی سو ازدواج کرد. با بازیگری کتلین ترنر، نیکلاس کیچ، باری میلر، کاترین هیکس، دان مورای، جان کارادین و مورین اوسولویان (۱۹۸۶)

۱۹۸۶- باغهای سنگی. با بازیگری جیمز کان، آنجلیکا هیوستن، جیمز ارل جونز، دی. بی. سویینی، دان استاکول و استوارت مسترسون (۱۹۸۷)

۱۹۸۷- تاکر: مرد و رؤیای او. با بازیگری جف بریجز، جوان آلن، مارتین لندو، فردریک فورست، دان استاکول و ماکو (۱۹۸۸)

۱۹۸۸- داستانهای نیویورک. با بازیگری جیانکارلو جیانی‌نی، تالیا شایر، هیتز مک کامب. قسمت «زندگی بدون زو»

۱۹۸۹. بقیه قسمت‌های این فیلم را مارتین اسکورسیسی و وودی آلن کارگردانی کرده‌اند.

۱۹۸۹- پدرخوانده ۳. با بازیگری آل پاچینو، دایان کیتون، تالیا شایر، اندی کارسیا، ایلائی والاک، جو مانتینا، بریجت فوندا، جورج همیلتون و سوفیا کاپولا (۱۹۹۰)

ترجمه: احمد آل احمد

پاورقی

* تاریخ اول مربوط به سال ساخت و تاریخ داخل پرانتز مربوط به سال نمایش فیلم می‌باشد.